



واژه آینه در کلام بیدل

○ دکتر احسن الظفر

دانشگاه لکهنو، لکهنو

چند سالی است کتابی تحت عنوان روح بیدل اثر دکتر عبدالغنی از دانشگاه پنجاب، لاهور انتشار یافته که مجموعه‌ایست از گفتارهای ایشان درباره بیدل و سخنان وی که در مجله‌های مختلف به چاپ رسیده است. از آن جمله گفتاری است تحت عنوان کلام بیدل مین لفظ آینه. وقتی که این گفتار ارزنده را خواندم به خاطر آمد که این گفتار با عنوان کتاب دکتر شفیع کدکنی درباره بیدل موسوم به شاعر آینه‌ها کاملاً هماهنگ است لذا آن را به زبان فارسی برگرداندم.

هدف از این ترجمه آنست که استادان محترم و ارجمند ایرانی بدانند که دانشمندان هندی و پاکستانی تا چه اندازه بزرگای کلام بیدل رسیده و گهرهای با ارزش بیرون آورده و بچه شیوه جالب و دل‌انگیز آن را به نمایش گذاشته‌اند. خود بیدل می‌گوید:

زین عرض جوهری که در آینه دیده‌ایم
خط بر جریده‌های هنر می‌کشیم ما
واژه «آینه» در کلام بیدل کراراً به کار برده شده است. این واژه در سخنان وی آن قدر تکرار شده که اگر او بنابر ذوق و قریحه ممتاز خود هر نوبت در آن نکته تازه‌ای ایجاد نمی‌کرد خواننده حتماً حوصله‌اش سر می‌رفت و تنها همین واژه برای آینه کمالات وی به کلف سیاه مبدل می‌شد، ولی واقعیت آن است که تعداد اشعاری که بیدل در آن واژه آینه را به کار برده، از صدها گذشته به هزارها رسیده است اما در هر شعر، بیدل هوش و استعداد خلاقه و بی‌مانند خود را به شیوه تازه‌ای به معرض نمایش گذاشته است. او در

همان آغاز زندگی ربطی با واژه آئینه یافته بود. اگر آثارش را به همان ترتیبی که برای آن نوشته‌اند، مورد مطالعه قرار دهیم روشن خواهد شد که این واژه از همان آغاز کار برایش مورد توجه بوده است. محیط اعظم نخستین مثنوی اوست که آن را در سن بیست و چهار سالگی به رشته نظم کشیده بود. در کلیات بیدل چاپ صفدری تعداد اشعار این مثنوی کمابیش دو هزار است از آن جمله یکصد و بیست و پنج بیت است که در آن واژه آئینه به کار برده شده. در غالب منظومه‌های طویل و یا نسبتاً کوتاه وی همین وضع وجود دارد و در دیوان غزلیات او تعدادی از غزلها هستند که دارای ردیف آئینه هستند و چه بسا غزلهایی هستند که در آن لفظ «آئینه» ردیف را ترتیب می‌دهد. به علاوه به دشواری می‌توان غزلی پیدا کرد که واژه آئینه در یک تا چهار بیت به کار نرفته باشد.

واژه «آئینه» در ادبیات جهانی از قدیم وجود داشته. در زبانهای هند و آریائی سابقه این واژه به قبل از ورود سکندراعظم به مشرق می‌رسد. ولی چون سکندر شهر «اسکندریه» را روی ساحل اقیانوس بنا کرد و آنجا آئینه‌ای بر مناره‌ای نصب کرد که انتقال و حرکت‌های هجوم آوران خارجی را نشان می‌داد، آنگاه این واژه حالت رمزی و بزه‌ای پیدا کرد و در زبان و ادبیات پهلوی و عربی گویندگان و نویسندگان آن را به کرات به کار بردند. در زبان پهلوی این واژه به صورت «آیینک» به کار می‌رفت. پس از سلطه و پیروزی اعراب بر ایران، حرف «ک» را به «ه» مبدل ساختند و به شکل حالیه درآمد. آئینه از واژه «آیین» گرفته شده که معنی لغوی آن زیب و آرایش است. چون آئینه را برای آراستن و پیراستن به کار می‌برند لذا آئینه نامیده شد. به علاوه واژه «آئینه» از «آین» به معنی وزن «آهن» هم گرفته شده چو آهن را صیقل کرده از آن آئینه درست می‌کنند لذا آئینه مشتق از «آین» شده بدین نام موسوم گردید.^۱

۱- در این مورد رجوع کنید به انتقاد اثر سید عابد علی عابد در گفتار مربوط به «کلمه آئینه کی تحقیق»، صفحات مقدماتی غیاث اللغات هم سودمند است.

مؤلفین بهار عجم و فرهنگ آنند راج بسیاری از ویژگیهای آئینه را بیان کرده‌اند. آقای سید عابد علی عابد هنگام تحقیق و تتبع درباره واژه آئینه برخی از آنها را ذکر کرده‌اند به طور مثال: بی‌غبار، گوهر نگار، طوطی نما، روشن، پریشان نظر، ساده، عریان، پری‌خانه، چشمه حیوان، حیران به علت خیرگی و خاموشی خود. اگر این اوصاف و تشبیهات را مورد بررسی قرار دهیم به نکته ویژه‌ای می‌رسیم. همه این اوصاف ربطی تمام به آئینه دل دارند. بنابراین گویندگان متصوفه خیلی علاقه‌مند بدین واژه بوده‌اند. آنها یکسره با دلی سرکاری دارند که درست مثل آئینه هرگونه افکار و اندیشه‌ها را با و عواطف و احساسات عکس برداری می‌کند. بیدل هم یک شاعر متصوف بود. در همان ایام طفولیت علاقه‌مندی خود را به تصوّف و عرفان به معرض نمایش گذاشته بود. سپس مطالعه و تحقیق و تجربیات بعدی این امر را در دلش جای نشین کرد که آخرین مرحله هماهنگی میان علم و عمل که جمله حقایق کاینات را به آغوش خود گرفته است فقر و عرفان است. لذا رابطه‌اش با واژه آئینه با گذشت ایام هر چه بیشتر رو به افزایش نهاد و در ذهن او به تدریج چنان وسعت و پهنایی در این واژه روی نمود که روزی ناگهان سرود:

زین عرض جوهری که در آئینه دیده‌ایم خط بر جریده‌های هنر می‌کشیم ما
به عقیده وی هیچ یک از آفرینشهای علمی و معنوی هنرمندان و نویسندگان
نمی‌تواند در برابر واژه «آئینه» ایستادگی نماید. با در نظر داشتن همین وسعت معانی و مطالب آن، این مقاله در سه گفتار جا داده‌ام.

بیدل چون انواع احساسات و عواطف و افکار و اندیشه‌ها را به وسیله لفظ آئینه بیان کرده است لذا نیروی اندیشه‌اش اوصاف و تشبیهات تازه‌ای از آن را کشف کرد و برای ابراز افکار تازه و نو، ترکیب و تعبیرهای بی‌سابقه ساخت. وی چندین ویژگیهای مثبت آئینه را مورد تأکید قرار داد مانند صفا و پاکیزگی، صیقل پذیری، آب و تاب و نور آفرینی، درخور پذیرفتن عکس یا تمثال، منظره‌های گوناگون و بهشت آفرین را در یک محیط پاک یکجا جلوه دادن و چیزهایی را که کمتر به چشم می‌رسد در یک فضای صاف و بی‌ابر

به طور روشن در برابر نگاه قراردادن، یعنی حقایق آن را بیان نمودن، همچنین مظهر کمال قرار گرفتن آئینه و جوهر پرورشیدن آن، وسیله آرایش و زیبایش شدن آن و آئینه دار شدن آن برای اوضاع جوراجور حیرت. به علاوه، ویژگیهای منفی آن هم ارزش کمی ندارند. در آئینه تنها عکس و پرتو اشیا به نظر می‌رسند و عین آن اشیا از آن دور می‌ماند. به علاوه آن عکس با آئینه ارتباطی واقعی ندارد، با نیمه نفس و یا گردهای کمی کدورت و تیرگی می‌پذیرد، خراش و زنگ را قبول می‌کند. وجودش خیلی نازک و آماده برای شکست است. همه این ویژگیهای منفی «آئینه» را بیدل برای بیان کردن چندین مطالب خود مورد استفاده قرار داده است که تنها به خیال آفرینی بستگی ندارند بلکه چه بسا مسایل علمی خیلی مهمی هستند که این شاعر قدرتمند توانا آنها را به زبان شعر بیان کرده است.

در مورد «آئینه» مسایل و نکات مهمی که بدانها اشاره شده بعداً ذکر خواهند شد. اینجا مناسب است. درباره ترکیبهایی که از واژه آئینه ساخته شده چیزی نوشته شود. الفاظ جامه‌هایی هستند که افکار و اندیشه‌ها در بر کرده و در آن، به شکلی مجازی به جلوه می‌آیند معانی قبل از اینکه این جامه‌ها را در بر کنند، به شکل تجریدی در برابر نیروی احساس و ادراک برق آسا می‌آیند به عبارت دیگر، جرقه‌ای برای لحظه‌ای در وسعت آباد ذهن‌ها روی می‌نماید. افکار و اندیشه‌های عالی‌تر و پاک‌تر گاهی در لحظه‌های ویژه‌ای حتی در ذهن مردم عادی هم نمودار می‌شوند ولی آنها به ارزش و اهمیت آن پی نمی‌برند و نمی‌توانند آن افکار و اندیشه‌ها را در جامه‌های واژه و تعبیرهای موزون ارائه کرده از به هدر رفتن مصون دارند. تنها هنرمندان و گویندگان توانا و قدرتمند آنها را به وسیله تعبیرهای موزون از به هدر رفتن مصون می‌دارند، و آنگاه این اندیشه‌ها مهمترین سرمایه نوع بشر می‌شوند. این افکار و معانی چون بهترین جامه‌های الفاظ را در بر می‌کنند، در میان الفاظ و معانی هیچگونه تفاوتی باقی نمی‌ماند. حسن و زیبایی ولو که نقابی به روی خود افکند ولی روشنایی‌ها و تابناکی‌های آن طوری به شیوه جالب از آن

بیرون می‌آیند که نقاب نه تنها موجب افزایش حسن می‌شود بلکه عین آن حسن و زیبایی می‌شود. بیدل می‌گوید:

تفاوت در نقاب و حسن جز نامی نمی‌باشد خوشا آئینه صافی که لیلی دید محمل را
یعنی دیده‌وران از محمل الفاظ، حسن روزافزون لیلی معانی را مشاهده می‌کنند.
ذهن گویندگان بلند طبع خیلی معنی آفرین می‌شود هنگامی که ایشان تجربه خلاقیت را ادامه می‌دهند عواطف و احساسات‌شان درست مثل طوفان تیزگام هر لحظه بسط و گسترش می‌یابند و افکار و اندیشه‌های‌شان هر چه سریع‌تر می‌بالند و به همان اندازه که این وضع وسعت پذیر در طبع گوینده راه می‌یابد واژه‌ها برای اینکه از همراهی آن عقب نمانند دامنه خود را هر چه بهتر کردن آغاز می‌نمایند. گویی کثرت گلها دامنه‌اش را درازتر می‌کند و از نمود بالندگی معانی و مطالب، زبان و بیان هم وسعت و پهنایی اختیار می‌نماید، واژه‌های تازه به وجود می‌آیند مقتضیات نو برای ابراز افکار، ترکیبهای تازه و موزون را به وجود می‌آورند، بدین ترتیب زبان گسترش یافته به جولانگاه معانی مبدل می‌شود بیدل این واقعیت را بدین قرار به خوبی اظهار کرده است:

جولانگه اسرار معانی است عبارت چندانکه پری ناز کند شیشه بیالذ
ولی این بدین معنی نیست که وسعت پذیری زبان، کثرت افکار و اندیشه را همگامی می‌کند. به ویژه در ذهن هنرمندان توانا و با کمال گاهی افکار و اندیشه‌های نادر و تازه و بی سابقه و دارای جنبه‌های گوناگون آنقدر زیاد صورت می‌بندند که برای بیان کردن آنها حتی پیمانهای موزون زبان عاجز و درمانده می‌مانند. به علاوه گویندگان با مشکلات و دشواریهای وزن و قافیه و ردیف هم رو به رو می‌شوند لذا هر اندیشه‌ای و هر عاطفه‌ای نمی‌تواند در ظرف الفاظ بگنجد. جامه‌های الفاظ آنقدر تنگ می‌شوند که معانی از آنها قدم بیرون می‌گذارند. معانی بی‌پرده می‌مانند. شاعر، از اینکه نواهایش در ساز الفاظ نمی‌گنجد، احساس درد می‌کند. بیدل به التزام لفظ «آئینه» می‌گوید:

بی‌پردگی معنی، آئینه لفظ است فریاد که در ساز ننگنجد نوایم

بدیهی است اندیشه‌ها قدم به پیش می‌گذارد در صورتی که سبک بیان به عقب می‌ماند. بدین قرار زبان هر لحظه رو به افزایش است.

بیدل در سراسر زندگی خود نیاز به اظهار افکار و اندیشه‌های مزبور در بالا داشته است. وی حتی در آخرین دقیقه‌های زندگی خود کار آفرینندگی و خلاقیت را ادامه داد. بنابراین، آنچه از وسعت و بالندگی به علت این تلاشهای پیگیر وی به زبان و بیان دست داد کمتر مردم بقرار واقعی آن پی بدان بردند. او مانند گویندگان مبدع معاصر خود عقیده‌ای به اظهار صنعت‌های لایعنی و زیبایی‌های بی‌سود نمی‌داشت. آنجا طوفانی از معانی بود که در ارائه کردن آنها در ظرفهای تنگ واژه‌ها و کلمه‌ها تلاشهای موفقانه کرد. ولو که او از کوششهای خود راضی نبود باز هم می‌بینیم بر اثر عرق‌ریزی و زحمت و پشتکار وی در جستجوی الفاظ، گنجینه بزرگی از ترکیب و تعبیرهای تازه و بی‌سابقه گرد آمد. منتقدان، این دیدگاه مربوط به سبک را ارمغان اروپا می‌پندارند ولی دوست و پنجاه سال قبل ازین، بیدل از این دیدگاه کاملاً آگاه بوده است، می‌گوید:

عرض مطلب دیگر و اظهار صنعت دیگر است بیدل از آئینه نتوان ساخت وضع جام را به همین علت درباره پسنندیده‌ترین سمبول خود یعنی کلمه «آئینه»، وی چه بسا ترکیبهای نوساخته است. بعضی از آنها را می‌نویسم:

چشمه آئینه، کسوت آئینه، صورت آئینه، عرضه آئینه، ملک آئینه، سراب آئینه، جوهر آئینه، صفحه آئینه، خانه آئینه، رخ آئینه، سراپای آئینه، بهار آئینه، کنار آئینه، چشم آئینه، جمال آئینه، تمنای آئینه، خلوت آئینه، آئینه رو، آئینه زار، آئینه تماشا، آئینه تمثال، آئینه بارگاه، آئینه پوش، آئینه جوش، آئینه سان، آئینه مشرب، آئینه وحدت، آئینه اسرار، آئینه مهتاب، آئینه موهوم، آئینه لفظ، آئینه ناز، آئینه جمال، آئینه حسن، آئینه هوش، آئینه تحقیق.

این ترکیب‌ها هم به تشبیه و استعاره بستگی دارند و هم به کنایه و مجاز مرسل مربوط‌اند. به علاوه در زمان بیدل برای ابراز کثرت و زیادی اشیا ترکیبهای غریبی ایجاد

می‌شدند. بطور مثال بیدل می‌گوید:

بیدل از مشت غبار حسرت آلودم می‌پرسد یک بیابان خار خارم یک نیستان ناله‌ام
به همین علت ترکیبی زیبا به همین گونه درباره آئینه در سخنانش وجود دارد:
صافی دل بی‌نیازم دارد از عرض کمال حیرتی گشتم ره صد آینه جوهر زدم
از بررسی ترکیبهای زیبای «یک بیابان خار» «یک نیستان ناله» «صد آینه جوهر»
چنین برمی‌آید که اگر بیدل عبارت آرایشی را به کار برده است آن هم برآستی معنی آفرینی
است لذا این ادعای او کاملاً درست است:
حاصل معنیست با حسن عبارت ساختن کعبه جویان رو بخاک پای یار آورده‌اند

*

کجاست مشتری لفظ و معنیم بیدل پری متاعم و دُکان شیشه گردارم
از آنچه که در بالا نوشته شد می‌توان نتیجه‌گیری کرد که ترکیبهای تازه بیدل محصول
و زاینده معانی‌اند ولی درباره آئینه، ترکیبهای وی نشاندهنده یک واقعیت ویژه‌ای است.
بیانات مزبور در این زمینه ولو که تا اندازه زیادی روشن هستند ولی لازم به نظر می‌رسد
که آن را زمانی مورد بررسی دقیق قرار دهیم، تا این افکار و اندیشه‌ها با یکدیگر مربوط و
منضبط شوند. وقتی که یک انسان تیز فهم و کنجکاو بر چیزی نظر می‌افکند یکی از
اوصاف ویژه‌اش همراه با ارزش معنی شگفتی روی صفحه ذهنش نمودار می‌شود،
به تعبیر دیگر آن وصف از آن جدا شده به شکل اندیشه‌ای تجربیدی در ذهنش صورت
می‌بندد. این اندیشه تجربیدی و انتزاعی عنوان یک نقطه خیال پیش می‌گیرد، و همانطور
که مغناطیس ذره‌های فولاد را از انبار ریگها به پیرامون خود گرد می‌آورد، همچنین تعداد
زیادی از افکار و اندیشه‌های هم نوع که ناشی از مشاهدات پیرامون این نقطه جاذبه
هستند، گرد می‌آیند. این تعداد نه تنها از لحاظ تعداد زیاد می‌شوند بلکه این اندیشه‌های
همجور و هم‌نوع باهم به یکدیگر پیوسته موجب نشو و نمای نقطه جاذبه مذکور
می‌شوند و این امر همانطور انجام می‌یابد که هر لقمه تازه‌ای پس از اینکه در جسم

تحلیل می شود توانایی و نیروی تازه‌ای بدان می بخشد تا آنکه گسترش یافته جهانی می شود و سلسله‌دراز افکار و اندیشه‌هایش جمله واقعیات را در بر می گیرد. این افکار در سراسر زندگی در ذهن و نیروی متخیله موج می زند و نمی توان آن را از شخص بشری دور کرد. این تار و پود افکار باهم پیوسته برآستی به وجود معنوی بشر مبدل می شود و زندگی را بدون آن نمی توان تصور کرد.

با گذشت ایام، ویژگیهای آئینه هم همین طور مرادف وجود معنوی بیدل شدند. آئینه اساساً چیزی را به طور روشن در برابر نگاه قرار می دهد، یعنی واقعیت شکل را همانطوری که هست نشان می دهد. این ویژگی اساسی برای اظهار اندیشه در ذهن بیدل با یک وضع انفعال غریبی، به عنوان یک خیال تجریدی صورت بست و این فکر به تدریج به یک سلسله توانا و نیرومند افکار و اندیشه‌ها مبدل شد. هنگامی که یک گوینده تجربیات هنری خود را ادامه دهد در سراسر وجود شخصی تهیجی روی می دهد. لذا در چنین موارد در سلسله اندیشه‌های بیدل حتماً تهیجی و زیر و زبری رخ می داد و جمله اندیشه‌های مربوط به آئینه که در وضع عادی در وجود معنوی بیدل به خواب رفته بودند، یکسره بیدار می شدند. همگام مرور از اینگونه تجربه‌های خلّاقیت، مظاهر و جلوه‌های گوناگون در برابر چشم نیروی متخیله گوینده قرار می گیرد و اگر جنبه‌ای از جنبه‌های درخشندگی آنها تا اندازه‌ای بدان معیار شباهت دارد که افکار و اندیشه‌های مربوط به آئینه دارد، بنابر تأثیر نیرومند گوینده، این شباهتها عنوان تشبیهات و استعارات را بر می گزینند. این تجربه‌های خلّاقیت و خلق آن کاملاً تازه می شود و در یک لحظه تازه‌ای واقعیتهای ویژه‌ای در برابر آئینه شخص گوینده به جلوه می آیند. ذهنش بر بنای تأثر موقتی جنبه‌های تازه و بی سابقه، مشابهت و مماثلت را می بیند و برای آنکه آن جنبه‌ها را به زبان ساده خود بیان کند، نیاز به واژه‌های تازه دارد که گوینده با برقرار کردن رابطه تازه میان کلمه‌ها آنها را ایجاد می کند ولو که چندین جنبه از مشابهت فکری کاملاً دستگیرش نمی شوند باز هم اغلب به ترکیبهای خیلی نادر و بی سابقه و زیبا

و معنی آفرین پی می برد. بدین ترتیب ترکیبهای تازه بی شمار به وجود می آیند و به علت تازگی تجربه‌های خلّاقیت کاملاً تازه و نو علت واقعی ترکیبهای تازه و زیبا و معنی آفرین مربوط به واژه آئینه در سخنان بیدل همین است.

نگاه هر گوینده اساساً زیبا پرست و معنی آفرین می شود. زیبایی به هر رنگی که به چشم می رسد قلب انسان ناآگاهانه به سوی آن کشیده می شود و معانی تازه هر جا بچشم می خورد ذوق و قریحه جستجوی طبیعی وی را کشان کشان آنجا می برد و شاعر چون از مردم عادی به مراتب حسّاس تر است لذا در طبع وی این هر دو ویژگیها کیفیت و وضع بی سابقه‌ای دارند. او گویی مظهریست کامل از زیبا پرستی و معنی آفرینی بشری. در سلسله افکار و اندیشه‌هایش این هر دو اوصاف موجب ایجاد زندگی و حرارت هستند. به همین جهت در مورد آئینه فکر و اندیشه و احساس و عاطفه، بیدل جهانی تازه‌ای از زیبایی و معانی در برابر نگاه‌های ما قرار می دهد. همانطور که قبلاً اشاره بدان شد، ما در این خلال مطالب مهمی را که بیدل در سخنان خود ارائه کرده مورد بررسی قرار خواهیم داد ولی به مناسبت مباحث ادبی و زبانی، اکنون نخست زیبایی آفرینی وی را تماشا خواهیم کرد.

در مورد دیدگاه بیدل در باب سبک یا زیبایی یا زیباشناسی آنچه موجب حیرت است آنست که او با جمله معیارهای انتقادی مشرق زمین کاملاً آشنا بوده بلکه در آن مهارت داشت و در سخنان وی آن همه ویژگیها که اساتذۀ کلاسیک یکی پس از دیگری آغاز می داشتند به اوج خود رسیده‌اند و در عین حال چون بیدل به اسرار درونی بالیدگی زبان به نیکو پی برده بود لذا آنچه پیشوایان منتقدان مغرب زمین گفته‌اند بیدل از آنها طوری سخن رانده است که بشر پس از خواندن در شگفت می شود. این بدان معنی است که نحوه فکر منتقدان اروپایی برای ما چیز تازه‌ای نیست مشروط به اینکه آن همه افکار و اندیشه‌ها را در نظر بگیریم که گویندگان کلاسیک در مورد سبک و زیبایی در سخنان خود بیان کرده‌اند.

حس زیبایی یا زیباشناسی چه واقعیتی دارد و آیا در آن جنبهٔ درونی بیشتر باشد یا جنبهٔ برونی؟ به تعبیری دیگر آفرینش زیبایی جنبهٔ معروضی دارد یا موضوعی؟ این امر در اروپا مورد بحثهای دقیق و بصیرت افروز قرار گرفته است ولی بیکن (Bacon) نکتهٔ خیلی برجسته‌ای اظهار داده بود که آفرینش زیبایی بین طبیعت و بشر هر دو هست منظره‌های زیبا و رنگین چون از زیباییهایی که در طبع گوینده نهانست کسب فیض می‌کند آنگاه آن پیکره‌های خیلی زیبا در برابر چشمان ما قرار گیرد که ما آن را معجزهٔ هنر می‌گوییم. هم امروز در اروپا در مورد عناصر خارجی حس زیبایی، منتقدان آن سامان همان افکار و اندیشه‌ها را اظهار می‌دارند که بیکن آن را قبلاً اظهار داده بود.^۱

حالا چیزی که نظر ما را جلب می‌کند این است که گوینده بزرگ مشرق زمین میرزا عبدالقادر بیدل در حدود اواخر سدهٔ هفدهم میلادی در این باره همانگونه اندیشه‌ها را ابراز کرده می‌گوید:

بیدل اثری برده‌ای از یاد خرامش طاووس برون آکه خیال تو چمن شد

بلکه شخصاً عقیده داریم که اگر همهٔ کلمه‌های این شعر مورد بررسی دقیق و کامل قرار گیرد می‌توان بدین نکته پی برد که بیدل سخن از همان مطالب به میان آورده است که منتقدان اروپایی در این خصوص پس از بیکن گفته‌اند. ذکر «خرام» زیبایی انگیز محبوب نشاندندهٔ این امر است که از جنبهٔ هنری، عنایت‌های صنف لطیف در آفرینش زیبایی دخالت زیادی دارند. این امر دیدگاه فروید (Freud) راجع به آفرینش زیبایی را مورد تأیید قرار می‌دهد. به علاوه، جمله منتقدان برآنند که عمل آفرینش به محض دیدن منظره‌های زیبا و جالب آغاز نمی‌شود بلکه آن منظره‌ها نخست توسط نیروی بینش به نیروی یادداشت ما رسیده از به هدر رفتن مصون می‌شوند، آنگاه یاد آن در درون گوینده اهتزاز عجیبی و جنبش شگفتی ایجاد می‌کند. لازم نیست نیروی خیال این منظره را به تمام و کمال در برابر نگاه ما قرار دهد حتی ادایی و اشاره‌ای از آن منظره، در هنگام

انفعال، برای به جوش آوردن طبیعت بسنده است. در ساعت ویژه‌ای ادایی مخصوص از زیباییهای خارجی به یاد آمد و آنگاه نقطهٔ جاذبهٔ دامنه‌دار گوینده را برانگیخت که دور و برش اندیشه‌های بیکران یادهای زیبا گرد آمده‌اند. همچنین در اثر تحریک در سراسر اندیشه‌های گوینده، التهابها و برافروختگی‌های رنگین روی داد، و به نیروی خیال بال و پری ایجاد شد و سر تا سر دایره خیال گوینده به یک چیز چمن آفرین و چمن پرور مبدل شد، ولی گوینده تنها بدین امر مطمئن نیست که یادهای زیبا و جمال پرور، نیروی متخیله‌اش را چمن پرور ساخته است. در این شعر کاربرد مکرر ضمیر مخاطب «تو» این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که در چنین ساعت، شخصیت شاعر خودش با رعنائی‌ها و رنگینی‌های تمام به نمایش گذاشته شده است زیرا بدون وی آفرینش زیبایی امکان پذیر نیست. ممکن است گوینده نقالی بکند اما نمی‌توان آن را معجزهٔ هنر قرار داد مگر وقتی که گوینده با طبع و فطرت خود در آن به رنگ آمیزی پردازد. تعبیر «برون آ» در عمل آفرینش، اشاره می‌کند به سوی عنصر محرک و جنبش کننده که اروپاییان آن را حس شور انگیز محرکی (Motor Sensations) می‌نامند. از این گزارشات برمی آید که در عمل آفرینش زیبایی، شخصیت روحی و معنوی خود گوینده دخالت زیادی دارد. هگل (Hegel) نیز بدین گونه عقیده کرده است.^۱ اینجا هدف از ذکر فیلسوفان اروپایی ابراز بزرگی و نبوغ بیدل نیست. بیدل از این گونه امور بی نیاز است. نبوغ ذاتی وی بر این امور متکی نیست. یگانه مقصود نشان دادن این نکته است که حس زیباشناسی بیدل بسیار جامع بوده است و به همین جهت سمبولهای آیینہ را با کمال هوشمندی به نمایش گذاشته است.

آیینہ، برای اینکه جلوه‌گاه زیباییها قرار گیرد. امکانات و استعدادهای بی‌کرانی دارد. فریبندگی و درخشندگی، سطح هموار و یکنواختش و جذب و کشش چیزهایی که در آن منعکس می‌شود در مقابل کششهای مظاهر خارجی آن و آنگاه صورتش که براستی پیکرهٔ عواطف حیرت و استعجاب و شگفت و وحشت است. همه این امور چیز است که



بنابر آن، طبع خلاقه یک گوینده می‌تواند شاهکارهای زیبایی به وجود بیاورد. همه این ویژگیهای آئینه در ذهن بیدل بوده‌اند و نیروی متخیله‌اش همه این خصایص زیباپرور را در نظر داشته و جولان خود را طوری به نمایش گذاشته است که کمتر دیده و شنیده شده است. او بدون تردید فیلسوفی است علاقه‌مند به عرفان، اما وقتی که نیروی متخیله‌اش همه این اندیشه‌ها را در وحدت و یگانگی ادراک به رشته می‌کشد^۱. بالاترین و والاترین شعر به وجود می‌آید که یکی از جنبه‌های بارز آن زیبایی آفرینی است. گرایش شدید وی به حسن تعبیر اساساً در گرو حس زیباشناسی اوست. او چه در نثر و چه در شعر جواهر پاره‌هایی به یادگار گذاشته است که از دیدگاه زیباشناسی از ارزش و اهمیت بسیار برخوردار هستند در اثرش چهار عنصر بهار به‌ای مشتمل بر نثر و در مثنوی محیط اعظم اشعار مشتمل بر بهاریه و سر تا سر مثنوی طور معرفت و اشعار بیکران غزل‌های او و چه بسا قطعات او همه و همه از دیدگاه ویژه زیباشناسی بسیار ارزنده و گرانبه‌قیمت هستند. با در نظر داشتن همه این نکات می‌توان پایان‌نامه ارزنده‌ای درباره حس زیباشناسی بیدل نوشت، ولی فعلاً موضوع بحث ما همانا واژه «آئینه» است.

در مورد «آئینه» ساده‌ترین ویژگیهای آن همانا صفا و فریبندگی و درخشندگی است. بیدل آن را در پیش‌نهاده چه بسا منظره‌های جالب را به تصویر کشیده است. به این دو بیت و بهاریه محیط اعظم توجه کنید:

ز آئینه پردازی نو بهار تجلی است از باغ دهر آشکار
حسن و خار از بس طراوت نماست چو آئینه دیوار جوهر نماست

این دو بیت، بیان آن فریبندگی و درخشندگی و تازگی بوده که هنگام ورود بهار در چارسوی چمن روی می‌دهد ولی درخشندگی آئینه تنها وقتی به اوج می‌رسد که بیدل تأثیرهای شراب معرفت را بیان می‌کند. حالا چون در سخنان او روحیه هم پرتو اندازی می‌کند لذا در درخشندگی آئینه هم فروغ بی‌پایان و تاب بیکران مشهود می‌شود.

۱- دیدگاه، تی. اس. ایلیت: متحده ادراک.



گر آئینه رو تابد از ساغرش ز ند موج تار نظر جوهرش
ازو جبهه جام خورشید تاب وزو شیشه آینه آفتاب

خداشناسی و معرفت روحیه بیدل است. به همین جهت واژه «آئینه» در شعر اخیر از حیث پرتو اندازی نور جلوه‌گاه کمال اشراق است. بیدل اگر تنها منظره‌های طبیعی را عکس برداری می‌کرد امکان آن می‌رفت که آئینه بدینسان به چشمه نور مبدل می‌شد. در همین مثنوی محیط اعظم شعری از این گونه، در باب صراحی گفته شده است:

ز صافی چو آئینه بی‌غبار توان دید راز دلش آشکار
در این ضمن حالا به مثنوی طور معرفت متوجه می‌شوم. در اینجا حباب را بدین گونه به تصویر کشیده است:

چو او توان صفای سینه دادن نفس را صیقل آئینه دادن

در این شعر «حباب» به عنوان علامتی برای صوفی‌گری و سالکی وجود دارد. این است حرارت شدیددی در عواطف و احساسات روی داده است. در این مثنوی سخن از باران در مناطق کوهستانی بیرات به میان آورده، منظره قطره‌های بیکران را که از ابرهای تابنده روی زمین می‌افتادند، بقرار زیر عکس برداری می‌کند:

دقت کنید احساس اتحاد و یگانگی مزبور در بالا، این شعر را تا چه اندازه به یک چیز

قیامت آفرین مبدل ساخته است.

چنین بود ذکر از نور که با رنگ نیامیخته بود. چنین به نظر می‌رسد که بیدل به رنگ سبز بسیار علاقه‌مند نبوده است. در بهاریه مثنوی محیط اعظم به شعر زیر برمی‌خوریم که مربوط است به سبز رنگ که به مناسبت واژه «آئینه» آورده شده است.

غبار نقشه‌است در سینه سبز چو طوطیست جوهر در آئینه سبز

این بود سخن از جهانگیری سبزه. اینجا با ایجاد مناسبت میان طوطی و آئینه گونه‌ای لطف شاعرانه پدید آمده و هم معنی آفرینی شده. شعری از این قبیل در مثنوی طور معرفت هم وجود دارد:



به اطراف دو لب چون سبزه در جوش گشوده طوطی از آئینه آغوش
این هر دو شعر را مورد بررسی قرار دهید و ببینید در آن استعاره‌های لطیف و
طرب انگیز تا چه اندازه وجود دارند. این جور استعاره‌ها در سخنان بیدل اغلب جاها
بچشم می‌خورند. این نوع زیبا آفرینی در سخنان کمتر گویندگان دیگر می‌توان پیدا کرد.
بیدل رنگ سرخ را نسبت به رنگ سبز دوست‌تر دارد. او این رنگ را به عنوان یکی از
شيفتگان آن یاد کرده است. وضع افسونی و طلسم آفرین این رنگ بر اثر پرتو اندازی دو
برابر می‌شود. به همین جهت گل گلاب و عکس آن در آئینه به عقیده بیدل بسیار جالب و
دلکش است. در جایی از ساقی خواستار می‌معرفت شده می‌گوید که اگر آن را به من
دهد سراپا جوش و مستی و رنگینی و رعنائی خواهم شد.

بجوشم چو اندیشه از راز گل شوم چون دل آئینه بزم گل
در جای دیگر سخن از می که در جام باشد به میان آورده توسط تشبیه لطیف و
طرب انگیز زیر زیبایی آفرینی می‌کند:

جمال سخن راست آئینه دان چو گل ساغر رنگ را آشیان
همین طور در مثنوی طور معرفت در جایی هنگام عکس برداری گلستان بدین ترتیب
رنگ آمیزی می‌کند:

نشیمن‌ها همه آئینه تعمیر ز عکس لاله و گل صبح کشمیر
ببینید از حیث آفرینش زیبایی هر شعر بعدی لطیف‌تر و والاتر از شعر قبلی به نظر
می‌رسد. این شعر در مقابل چشم اندیشه، نشیمنی ایجاد می‌کند که از آئینه‌ها ساخته
شده است که بر اثر عکس لاله و گل، منظره صبحگاهی کشمیر را ارائه می‌کند. صبح کجا
آئینه پرور نمی‌شود اما تلمیح کشمیر آن را تا اندازه زیادی رنگین و درخشنده ساخته
است و بر اثر آن سر تا سر شعر خیلی جالب و دل‌آویز شده است.

تحت تأثیر رنگ سرخ قرار گرفتن بیدل هنگامی به اوج خود رسیده بچشم می‌آید که
رابطه‌ای میان آن، روی محبوب به صورت تشبیه و استعاره برقرار می‌شود. مصرعی از
غزل‌های زیبای او بقرار زیر است:



ز رویت آئینه صفحه گل زگسوت بشانه موج سنبل
توجه کنید که چه لحنی پر از شیفگی دارد، نیز این مطلع:
ای تماشایت چمن پرور بچشم آینه بی تو خس می‌پرورد جوهر بچشم آئینه
اینجا در آئینه بهار روی محبوب دیدنی است. وقتی که قطره‌های خوبی بر روی
محبوب باشد و عکس آن در آئینه می‌افتد، بیدل می‌گوید:

کرد طوفانها بهشت و کوثر اندر آئینه
چشم مخمور محبوب هنگامی که در آئینه پرتو اندازی می‌کند به شیوه عجیبی
زیبایی‌ها را به نمایش می‌گذارد:

به چشم آئینه تا جلوه‌گر شد چشم مخمورت
زمستی چون مژه بر یک دگر افتاد جوهرها
عکس رعنائی و زیبایی رنگین محبوب چون در آئینه می‌افتد آنقدر احساسات
زیبایی را در بیدل ایجاد می‌کند که نیروی اندیشه‌اش از آن آبادان می‌شود و ما می‌توانیم
آن را در هر یک از آفرینش‌های او به طور آشکار ببینیم. در محیط اعظم میخانه را بقرار زیر
توصیف کرده می‌گوید:

بساطش چو آئینه روی حور ز موج صفا جام لبریز نور
می‌را در جام مشاهده نموده می‌گوید:

ز آئینه‌اش موج می‌آشکار چو خواب پریشان چشم نگار
همین طور در جایی صبح را آئینه روی ساقی شمرده و به آن سوگند می‌خورد:
بصبحی که آئینه روی تست بشامی که در چین‌گیسوی تست

تضاد صبح و شام و رنگینی شفق در کرانه‌های افق شام گاهی درست بسان زیبایی رخ
دلدار و لب‌های خلیق وی می‌ماند. از بهم آمیزی چندین رنگها وی چه تصویر جالب و
ملیحی را کشیده است و عاطفه‌ای که شعر از آن برخوردار است اگر آن را هم همراه آن
تصویری یکی ببینیم احساسات تا چه اندازه لابلای تو بر تو بچشم می‌رسند.

من شخصاً عقیده دارم بر اثر بهم آمیزی بیجا پیچ رنگ و نور احساس زیبایی در بیدل، به وضعی که در مثنوی طور معرفت وجود دارد در جای دیگر کمتر بچشم می خورد. هنگام سرودن این مثنوی عواطف او آنقدر رو به افزایش رفته بودند که به زحمت می توان در جای دیگر پیدا کرد و اندیشه هایش تا آن درجه گام به پیش نهاد که با مشاهده آن انسان به شگفت می آید. این شاهکار مشتمل است بر یک هزار و دوست بیت که در ظرف تنها دو روزه سروده شدند. دکتر ایام باران هنگامی که منظره ابر را می کشید برای آنکه عمق و ژرفایی در احساس ایجاد کند به طور استفهام می گوید:

چه ابر؟ آئینه ناز گل و مل بهار صد شبستان زلف و کاکل

نگاه کنید به تعبیر معنی آفرین و زیبایی که برای اظهار کثرت در مصراع دوم به کار برده است. اما برای بیان کردن زیبایی رنگین و لطیف قوس و قزح، شعری که از خامه توانای بیدل در این مثنوی بیرون آمده است، نظیرش کمتر می توان یافت و آنقدر ابتکار در این شعر به چشم می خورد که نمی توان آن را بیان کرد. حالا قوس و قزح را در مقابل چشم قرار داده به این شعر توجه کنید:

که وا کرده است بر آئینه آغوش که عکسش کرد عالم را چمن پوش

از دیدگاه زیباشناسی، مثنوی طور معرفت گامی فراتر برمی دارد شیلی در اثر معروف خود مربوط به شعر (Defence of Poetry) می گوید: "شعر از زیباییهای پنهان جهان نقاب برمی دارد و چیزهای مالوف را طوری ارائه کند که گویی از آن اصلاً آگاه نبودیم". بیدل در مثنوی طور معرفت هم پرده از روی زیبایی های نهفته برداشته است و نیروی متخیله اش حتی در بعضی اشیای عادی و مانوس پربرزاده هایی را پنهان دیده است که تا امروز در برابر نگاه هیچکس قرار نگرفته. آب و رنگهای سنگ خشت کوه بیرات را بیان کرده می گوید:

ز آب و رنگ هرسنگی و خشتی نقابی چهره زار بهشتی

دل هر ذره اش تخم بهاری کجا سنگ و چه خشت آئینه زاری

به چشمت هر کجا خشت و سفالیست زیارت گاه عشقی و جمالیست
به دل تا کی توان رنگ هوس کاشت که اسکندر غریب آئینه ای داشت
حقیقت تا سر اظهار دارد از این آئینه ها بسیار دارد
نیز: بُن هر خاک صد گلشن در آغوش کف هر خاک صد آئینه بردوش
به کوهش از سفای طبع خارا شرر چون جوهر از آئینه پیدا

به علاوه پرفسور محمد شریف^۱ ضمن بیان اینکه زیبایی ماورای طبیعت زیبایی خارجی است نه باطنی - زیرا آن ماورای احساس و آن سوی ادراک ماست - نکته شگفتی بیان می کند. او می گوید با وجود آنکه ما حادث هستیم در ذهن ما اندیشه مبهمی وجود دارد از وجود کلیت کامله و بیگران و قائم به ذات و هماهنگ با ذات خود. این وجود ولو که یکه و تنهاست همه افراد را فرا گرفته است و ارزشی است که برای تکمیل جمله ارزشها گرد آورنده آنهاست. این همان وجود مطلق است که از حیث ذات خود هم دانش کامل و هم نیکویی کامل است و هم زیبایی تمام است. پرفسور مزبور سخن از اندیشه مبهمی از زیبایی کامل به شیوه منطقی به میان آورده است، که بیدل با کمال شیوه یک شاعر درباره آن می گوید:

بیدل! آن گوهر نایاب سراغ به محیطیست که پرسیدن نیست

عکس افتاده در آئینه هوش گل توان گفت ولی چیدن نیست

این اشعار درباره زیبایی مطلق چقدر لطیف و طرب انگیزند^۲.

از سطور مذکور در بالا برمی آید که حس زیباشناسی بیدل مرحله تمجید زیبایی طبیعت را پشت سر گذاشته به مرحله ستایش زیبایی مطلق رسیده است ولی قبل از اینکه گام به فراتر نهیم لازم است ترجمه قطعی از کتاب اردو غزل اثر دکتر یوسف حسین خان را بیاوریم^۳:

۱- پرفسور محمد شریف: Beauty، ص ۵-۸۴. ۲- نیاز فتحپوری: به حواله مجله استقلال.

۳- دکتر یوسف حسین خان: اردو غزل به حواله شعر اقبال، اثر سید عابد علی عابد، ص ۶۱۵.

"واژه‌هایی که از آن انگیزه‌های رنگ و بو به وجود می‌آیند در ایجاد تأثیر بیشتری در غزل نقش مهمی ایفا می‌کنند. چنان به نظر می‌رسد که گویی کیفیت از نشئه بر شاعر غزل‌گو مستولی شده است... در بعضی اوقات رنگ و بو به استعاره مبدل می‌شود برای زندگی عاطفه‌ای و وجدانی؛ یادهای تحت‌الشعور توسط این هر دو امر برمی‌انگیخته می‌شوند که سرمایه تخیل می‌شوند. رنگ هم رمزی است معنوی از طراوت زندگی و لطافت آن و با رمزهای چمن و بو و استعاره‌های آن وابستگی عمیقی دارد. بهار که عبارت است از مثمر شدن زندگی و شادابی و تازگی آن چیزی جز رنگ طوفان نیست." درباره کلمه «رنگ» و آنچه بدان بستگی دارد، دکتر مزبور بدانچه از وضعیتهای رمزی و ایمانی آن اشاره کرده است، در اشعار بیدل که در بالا ذکر شد، کاملاً مشهود می‌شوند. به محض خواندن این اشعار، اندیشه بشری مبدل به یک باغ و بهار می‌شود و به طبع وی وجد و حال ایجاد می‌کند. رنگهای سرخ و سبز و پرتواندازی آن در آئینه به وسیله نیروی متخیله روحیه شاعر را به یک جو زیبا پرور و شگفتی می‌رساند که آنجا پاکیزگی و تازگی و رعنائی و شادمانی باهم یکجا حکمفرماست. این وضعیت مرموز خیال و عاطفه سرمایه‌ایست ذی‌قیمت و روح پرور برای گوینده که آن را با قلب گشاده در میان هم جنسان خود توزیع می‌کند و بدین ترتیب زندگی‌شان را پر از شادبها می‌کند.

بیدل رنگهای بسیط و ساده را به کنار گذاشته است در مورد رنگهای مرکب سخن از قوس و قزح نزد وی بسیار با معنی است ولی طاووس به عقیده‌اش خیلی عزیزتر است بدین جهت که آمیزه‌ای بی‌نهایت از رنگهای زیبای بسیار در آن یافته شود. در مثنوی طور معرفت هنگامی که منظره‌ای را تصویر می‌کند می‌گوید:

ز طاووسان رعنا گاه پرواز بهشتی در هوا بود آشیان ساز

آشیانه‌ای زیبایی از فردوس را که طاووسان رعنا به وجود آورده‌اند در فضا تماشا کنید. بنابر همین رنگ پروری آن، طاووس برای طبع رنگین بیدل به یک رمز و سمبل مبدل شده. در مورد حس زیباشناسی وی این شعر را قبلاً نوشته‌ایم:

بیدل اثری برده‌ای از یاد خرامش طاووس برون‌آکه خیال تو چمن شد خرام طاووس چقدر وجد آفرین است. در این شعر اشاره‌اش بدین نکته خیلی تماشا کردنی است. این شعر به شیوه‌ای بسیار جالب درون رنگین شاعر را عکس برداری می‌کند شبیه این شعر شعری دیگر هم است:

عضو عضوم چمن آرای پر طاووس است به خیال تو هزار آینه آغوش خودم زیبایی یار نیروی متخیله‌اش را چمنستان بیدل ساخته، هر یکی از اعضای شاعر درست مثل طاووس چمن آرا شده. گویی در آغوش شاعر هزارها آئینه‌ها بودند که بر اثر پرتواندازی رنگین خود به مرقع بزرگی از رنگها مبدل شده‌اند. بنابر همین زیبایی آفرینی بی‌مانند نیروی متخیله‌اش می‌گوید:

به فکر تازه گویان گر خیالم پرتو اندازد پر طاووس گردد جدول اوراق دیوانها شاعران معاصر مبتکر و تازه‌گوی وی بر رنگین بیانی خود افتخار کرده‌اند ولی بیدل می‌گوید: در مقابل نیروی متخیله زیبایی آفرین وی استعداد خلاقه آن شاعران ارزش ندارد. از این شعر برمی‌آید که شاعر بر طاووس پروری طبع خود افتخار می‌کرد. طاووس به عقیده‌اش حکم سمبل را دارد. یعنی وجود رنگین وی جلوه‌گاه درون رنگین شاعر است. در این زمینه به اشعار زیر توجه کنید:

دل به هر اندیشه طاووس بهار دیگر است در چه رنگ افتاده است آئینه باز گل من
طاووس ما بهار چراغان حیرت است آئینه خانه‌ای به تماشا رسانده‌ام

※

طاووس من احرام تماشای که دارد دل گشت سراپای من از آئینه چیدن
ندانم گل فروش باغ نیرنگ کیم بیدل هزار آئینه دارد در پر طاووس متالم
دام جوهر نسخه طاووس دارد در بغل این قدر رنگی که شد یارب شکار آینه
در این اشعار کلمه «آئینه» و «طاووس» هر دو یکی پس از دیگری به عقیده گوینده به عنوان سمبل به کار برده شده‌اند.



واژه آئینه در کلام بیدل

گویندگان طراز اول هنگام تجربیات خود برای آفرینش آثار خویش به پیکره‌ای از احساس مبدل می‌شوند، وجود مادی‌شان تحلیل شده سر تا پا ادراک می‌شود و جمله حواس‌شان یکپارچه شده نوعی وحدت تازه‌ای از احساسات را به وجود می‌آرند. آنگاه قوه شنوایی همانا نقش قوه بینایی را ایفا می‌کند و نگاه به گوش مبدل شده ترانه‌های شیرین را می‌شنود. قوه شنوایی به قوه بینایی مبدل می‌شود و موجهای رنگ و نور طوری بدان می‌رسند که گویی پرده‌های دل‌انگیز هستند و این نتیجه‌ایست از لطافت احساس. گویندگانی که حس چشایی‌شان بسیار لطیف می‌شود موجهای رنگ و نور و پرده‌های دل‌انگیز را به وسیله نیروی چشایی خود حس می‌کنند. در این اشعار عذقی همین خلل و فساد لطیف حواس وجود دارد.

نگفت و من بشنودم هر آنچه گفتن داشت که در بیان نگهش کرد بر زبان تقدیم
لبس چو نوبت خویش از نگاه باز گرفت فتاد سامعه در موج کوثر و تسنیم
در این اشعار وحدت و یگانگی قوه‌های شنوایی، بینایی و چشایی طوری به چشم می‌خورد که باز شناختن یکی از دیگری امکان پذیر نیست. در سخنان بیدل هم این نوع وحدت احساسات یافته می‌شود. آثار بزرگی، حتی در ایام کودکی و آغاز جوانی آغاز به نمایش می‌نماید. بیدل چون در سن بیست و چهار سالگی مثنوی محیط اعظم نوشت اظهار این یکپارچگی لطیف آغاز شده بود چنانکه هنگام توصیف دف می‌گوید:

ز آئینه پیکرش در نظر نشد غیر حسن صدا جلوه‌گر
چو آئینه جام بزم شهود ز موج صدا نقش جوهر نمود

در این اشعار بهم آمیزی نیروهای بینایی و شنوایی وجود دارد. اشتراک میان این حواس در سخنان دوره بعدی بیدل هم مثل سابق برقرار بود. به طور مثال شعر زیر: در نهان خانه دل مژده دیداری هست می‌کشد گوش من از آئینه آواز نگاه در همین ردیف دو اشعار زیر هم از همین نوع هستند:

تا بشوخی نکشد زمزمه ساز نگاه مردمک شد زازل سرمه آواز نگاه
راز مخموری دیدار نهان نتوان داشت صد زبان در مژه دارد لب غماز نگاه



واژه آئینه در کلام بیدل

در این اشعار ولو که معنی آفرینی هم وجود دارد ولی اساساً همان وحدت حواس حکمفرماست که در هنگام پاک سازی عاطفه آفرینش صورت می‌بندد. در این اشعار آئینه‌ای که دارای قوه بینایی بوده به نیروی گویایی مبدل شده است. اشعار زیر هم از این قبیل‌اند:

دل چیست که بی‌روی تو از درد تپیدن چون آب از آئینه توان ناله شنیدن

*

حیرت آهنگم که می‌فهمد زبان راز من گوش بر آئینه شو تا بشنوی آواز من

*

قاصد پیام ما نفس واپسین ماست گر محرمی ز آئینه چیزی شنیده رو

*

این انجمن هنوز ز آئینه غافل است حرف زبان شمع و روشن نگفته‌ام

ما به رنگینیه‌های درونی بیدل پی بردیم، همچنین دیدیم که پیکره‌های زیبای صنف نازک (جنس لطیف زن) چقدر رنگینی و رعنائی به نیروی متخیله‌اش ارزانی داشته است و در عین حال مشاهده کردیم که او تا چه اندازه شیدای زیبایی ازل بوده و سخن از این دلدادگی خود را در پوشش استعارات عالی و لطیف به میان می‌آورده. ما با آن عشق و محبت و به آن درد و سوز هم آشنا شده‌ایم که موجب ناآرامی بیدل بوده. از دیدگاه آفرینش زیباییهای وی به کلی آگاه شده‌ایم، از عواطف و احساساتی که در سبک بیان وی زیبایی و دلکشی و تازگی ایجاد می‌کرد هم کاملاً مطلع شده‌ایم. این امر را هم دانستیم که به عنوان گوینده عالی مرتبه‌ای، هنگام آفرینش آثار چقدر اشتراک و بهم آمیزی لطیف در حواس وی به وجود می‌آمد. لذا حالا نیاز به بررسی زیادی برای این امور نداریم. در غزلهای وی عاطفه خیال و ادراک و بیان با کمال زیبایی و لطافت یکجا بهم آمیخته به چشم می‌رسند. رعایت واژه «آئینه» بنابراین تلازمات مخصوص، این ویژگیهای غزل را صد رنگ ساخته. از این حیث برای بررسی حس تغزل بیدل اشعار زیر وی را مورد

مطالعه قرار دهید. ادعا می‌کنیم که در این اشعار لفظ «آئینه» آنقدر ویژگی‌های هنری در بردارد که نظیر آن در سخنان دیگر گویندگان جهان کمتر توان یافت:

آتش پرستِ شعله اندیشه‌ات جگر آئینه‌دارِ داغِ هوای تو سینه‌ها
نیست برق جانگدازی چون تغافل‌های ناز بیش ازین آتش مزین در خانه آئینه‌ها

*

بس دیده که شد خاک و نشد محرم دیدار آئینه ما نیز غباریست از آنها

*

صد سنگ شد آئینه و صد قطره گهر بست افسوس همان خانه خرابست دل ما

*

یار در آغوش و نام او نمی‌دانم که چیست سادگی ختم است چون آئینه بر نسیان ما

*

بدل نقشی نمی‌بندد که با وحشت نپيوندند نمی‌دانم کدامین بی‌وفا آئینه چید اینجا

*

جوش خزانم آئینه‌دار بهار اوست نظاره کن زچاک کتان ماهتاب را

*

تحریرنامه‌ها دارم هزار آئینه دربارم خیال آهنگ دیدارم بچندین ناز می‌آیم

*

در دل هر ذره‌ای طوفان دیدار است و بس جوهر آئینه دارم تا غبار او شدم

*

به قاصد تا کنم از حسرت دیدار ایمایی بحیرت می‌روم آئینه بر پیغام می‌بندم

*

مشت خاکم لیک در عرض بهار رنگ و بو عالمی آئینه می‌پردازد از سیمای من

*



حسن و هزار نسخه نیرنگ در بغل ما و دلی و یک ورق انشای آینه

*

تا قیامت جوهر و آئینه می‌جوشد بهم از غبارم پاک نتوان کرد دامان شما
بررسی‌های مربوط به زیبایی‌های هنری و ادبی را با سخن یکی از شاگردان بیدل و
نگارندگان شرح حال او که بندر ابن داس خوشگو نام داشت به پایان رسانم:

«او (بیدل) در این فن از استادان نیست که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که
سخن آغاز شد این طرز مخصوص به دست کس نیفتاده. اکثر بی‌انصاف‌های زمانه از روی
حسد حرفی چند ناسزا در حق جناب کرامت مآب وی می‌سازند که میرزا بیدل
غلط‌گویی مقرر است و حال آنکه خود به غلط‌هایش نرسیده‌اند، تا به کارهایی که ازو
ظهور پیوسته چه رسند و این محض جهل و بغض است که مخمر آن فریق است و هر چه
حضرت گلشن می‌فرمود که میرزا بیدل پایه‌ای دارد که این غلط‌هایش را بعد صد و صد
سال اهل لغت و فرهنگها به طریق سند خواهند آورد و ما فرض کردیم که ترکیب سازی و
لفظ تراشی که نامش^۱ غلط گذاشته‌اند در تمام اشعارش پانصد یا هزار بیت خواهد بود
جواب بقیه شعرهایش که هم بزعم مدعیان صحیح و درست باشد که می‌تواند داد؟»^۲.

نظاره کن زچاک کتان ماهتاب را

جوش خزانم آئینه‌دار بهار اوست

که هم دوش است با ریگ‌روان سنگ نشانها را

۱- مردم به تعبیر «خوام کاشتن» که بیدل آن را ایجاد کرده بود ابراه گرفتند و آن را غلط قرار دادند ولی علامه اقبال می‌گوید که همین تعبیر و اصطلاح، آن تفاوت اساسی را روشن کرد که میان غالب و بیدل وجود دارد. چون فلسفه بیدل متحرک (moving) است. این جور تعبیرات در سخنان او یافته می‌شود ولی فلسفه غالب تماثل و گرایش به آرامش و سکون دارد لذا در سخنان او اثری از آن وجود ندارد.

۲- سفینه خوشگو، دفتر ثالث، بندر ابن داس خوشگو، مطبوعه پتنا، ص ۱۱۷.